



پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

دین و اندیشه غرب مدرن

دکتر مهدی نصیری

سلسله
نشست‌های
تخصصی
۳۱



دين و اندیشه غرب مدرن

دین و اندیشه غرب مدرن

سخنران

دکتر مهدی نصیری



شورای عالی فرهنگ، هنر و ارتباطات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



دین و اندیشه غرب مدرن

سخنران: دکتر مهدی نصیری

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - آذر ۱۳۸۹

قیمت: ۷۰۰۰ ریال

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است.

در صورت تخلف پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران، پایین‌تر از میدان ولیعصر(عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

صندوق پستی ۶۴۷۴ - ۱۴۱۵۵ تلفن ۸۸۹۱۹۱۷۷ دورنگار ۸۸۸۹۳۰۷۶ Email: Nashr@ricac.ac.ir

سخن ناشر

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در راستای اهداف و وظایف خود اقدام به برگزاری نشست‌هایی با موضوع‌های مختلف در حوزه فرهنگ، هنر و ارتباطات می‌نماید تا از این رهگذر فضای گفتگو و تبادل نظر میان نخبگان فرهنگی کشور، نقد و بررسی مسائل و مشکلات مبتلا به جامعه فراهم آید. گزارش پیش‌رو، نتیجه نشست است با عنوان «دین و اندیشه غرب مدرن» با سخنرانی آقای دکتر «مهدی نصیری» که در تاریخ ۸۹/۰۴/۲۸ از سوی پژوهشکده ارتباطات میان فرهنگی و بین‌الملل در پژوهشگاه برگزار شده است. یادآوری می‌شود، مطالب مطرح شده از سوی سخنران، لزوماً منعکس‌کننده دیدگاه‌های مسئولان پژوهشگاه نیست.

مقدمه

نسبت اندیشه مدرن (مدرنیته) و ادیان توحیدی و به شکل کلی تر ایدئولوژی و اندیشه‌های غیر مدرن و به ویژه ادیان بعد از پیدایش اندیشه مدرن بسیار قابل توجه بوده است.

بحث در مورد این نسبت (که در اینجا منظور نسبت منطقی آن است) تباین یا عموم و خصوص بودن و همچنین تساوی آن، در حدود ۱۵۰ سال اخیر- که موج مدرنیته به کشور ایران وارد شده و جهان اسلام را در بر گرفته- درباره این موضوع، بسیاری از متفکران جهان اسلام صحبت کرده‌اند و مباحثی که در دوران مشروطه مورد توجه بوده، ناظر بر این مفهوم بنیادین و اساسی است.

اگر دایره‌ای را روی نقشه جغرافیایی به مرکز پاریس و به شعاع ۱۰۰ کیلومتر ترسیم کنیم، این منطقه جغرافیایی منشأ تمام تحولات اتفاق افتاده در دنیای مدرن است و چون در منطقه غرب واقع شده، این موج به اندیشه‌های

غربی نیز مشهور است.^۱ اندیشه‌های غربی، از این منطقه آغاز شده و به سایر مناطق جهان گسترش یافته است.

معروف است که ایتالیا در ادبیات و هنر، انگلستان در صنعت، آلمان در فلسفه و فرانسه در سیاست، گوی سبقت را از سایر کشورها ربوده‌اند و در این حوزه‌ها به طور تخصصی ورود بیشتری داشته‌اند، اینکه گفته می‌شود آلمان مهد فلسفه است و شروع رنسانس از ایتالیا بوده، به همین دلایل است. ورود موج مدرن و نو به کشورهای ما و به طور کلی جهان اسلام، از ابتدا مسئله‌ساز بوده است و توجه اندیشمندان مسلمان را جلب کرده است.

بعضی از متفکران اسلامی، این جریان را کاملاً در ضدیت با اسلام و اندیشه اسلامی دانسته و معتقد به امتناع جمع اندیشه اسلامی و اندیشه مدرن هستند و بعضی هم دیدگاه‌های دیگری دارند.

به دلیل غلبه جریان مدرن در جهان، تلاش عموم متفکران اسلامی بر این بوده است تا با طرح این نسبت، امکان جمع این دو را با هم مطرح کنند. از میان معتقدان به تباین اندیشه اسلامی و اندیشه مدرن برای بحث ما دو گروه زیر حائز اهمیت هستند.

۱. بخشی از کسانی که نسبت بین مدرنیته و اسلام را تباین می‌دانند، سنت‌گرایانی هستند که در ادبیات علوم انسانی رویکرد خاص خود را دارند.
۲. گروه دیگر، در حوزه تمدن اسلامی در بین اهل سنت، اهل حدیث نام دارند و در بین شیعیان نیز جریان اخباری، با مدرنیته مشکل دارند.

1. Western Thought

دین و اندیشه غرب مدرن ■ ۹

گروه جریان شناسی دینی معاصر پژوهشکده ارتباطات میان فرهنگی و بین‌الملل ضمن دعوت از دکتر « مهدی نصیری » که از قائلان به تباین اسلام و مدرنیته هستند و در این زمینه صاحب تألیف‌های متعددند در نشست‌ای که محتوای آن در این مکتوب تقدیم گردیده است نسبت دین و اندیشه غرب مدرن از منظر ایشان را به بحث گذاشته است امید که سودمند واقع شود.

پژوهشکده مطالعات میان‌فرهنگی و بین‌الملل

گروه جریان شناسی دینی

دین و اندیشه غرب مدرن

قال رسول الله (ص): «أنتي تارككم فيكم الثقلين...» این روایت متواتر نقل شده از شیعه و سنی را در آغاز سخن عرض کردم تا پاسخی به سؤال دوستان داده باشم که ما از موضوع قرآن و عترت صحبت می‌کنیم. «حدیث ثقلین» حدیث بسیار مهمی است. مهم‌ترین حدیث و روایت ما همین روایت است و اگر بگوییم اهمیت آن از آیات قرآن کمتر نیست، سخن نادرستی نگفته‌ایم.

حقیقت این است که ما در روزگار کنونی، عامل به این حدیث نیستیم؛ قرآن و عترت باید مرجعیت تام و تمام معرفتی، عقیدتی و علمی ما باشد و باید در عرصه معرفت، دانش و علم، متمسک به این دو باشیم و ورای آن دو، برای تمسک چیزی نیست. فقیه بدون استناد به قرآن، عترت و یا سنت نمی‌تواند صحبت کند و اگر هم صحبت شود غیر فقیهانه است. این مسئله باید در تمام معارف، علوم، اندیشه‌ها و تفکرهای ما جاری و ساری باشد.

اگر می‌خواهیم در مورد سیاست، حکومت، علوم جدید، علوم انسانی، جامعه، انسان و روان‌شناسی صحبتی کنیم که از موضع دین باشد و بگوییم که این سخن حق است و ما به آن پایبندیم، باید مستند و متمسک به قرآن و عترت باشیم. البته این سؤال پیش می‌آید که در این میان جایگاه عقل چیست؟ عقل دو شأن دارد. یکی شأن دریافت است، یعنی ما با عقلمان حرف و سخن دیگران را فهمیده و با یک متن یا سخن با آنها مفاهمه برقرار می‌کنیم. از این منظر و اگر کسی این عقل را نداشته باشد سفیه می‌شود، مانند کودکان استثنایی که از دایره تکلیف خارجند. اینجا همه چیز از باب عقل است. اما عقل‌شأن دیگری دارد و آن اینکه می‌خواهد در جایی حکم کند و گزاره‌ای صادر و یا قضیه‌ای را بگوید. بحث و اختلافاتی که در می‌گیرد در اینجا است که عقل کجا می‌تواند حکم کرده و گزاره‌ای بدون استناد به مرجعی دیگر و یا قرآن و عترت صادر کند و این سخن حق و درست باشد؟ بنابراین ملاک این است که اگر عقل ما هر جا یک حکم یقینی و قطعی داشته باشد که از نوع روان‌شناختی نباشد - یعنی زمانی که عقلاً متوجه این گزاره و قضیه می‌شوند، با یقین و قطعیت آن را تصدیق می‌کنند و در جایی چنین گزاره‌ای را تولید کند آن، حجت و درست است و لازم نیست برای درستی آن به شرع مراجعه کنیم. این قطعیات و یقین‌ها دو بخش است که بخشی از آن شامل بدیهیات است؛ یعنی یقین‌های بدیهی مانند: اجتماع نقیضین محال است، عدل نیکوست، ظلم قبیح است و بخشی دیگر یقین‌های غیر بدیهی، یعنی نظری؛ که اگر هر عاقلی مقدمات استدلالی این گزاره را طی کند، ببیند و بفهمد، به نتیجه می‌رسد؛ مانند بسیاری از قضایای هندسی و ریاضیات.

عقلا و هر شخصی که هندسه بخواند و مقدمات را طی کند، به یک قطع و یقین درباره مسائل می‌رسد. این یقین نیز حجت، درست و حق است و نیازی به اینکه مستند به شرع شود، نیست. اما فراتر از این مسئله که نه با یقین بدیهی سروکار داریم و نه با یقین نظری، نوعی، که عقلا آن را تأیید می‌کنند، این است که افراد نظرهای مختلف داده و صحبت‌های متفاوت می‌کنند و عقلا هم در این صحبت‌ها با هم اختلاف دارند. ماجرا که به این جا می‌رسد، از مدار حجیت خارج می‌شود و با حکم عقل روبه‌رو نیستیم. مثال مشهور، اختلافی است که بین فلاسفه وجود دارد: آیا اصالت با وجود است یا با ماهیت؟ طیفی از فلاسفه معتقدند اصالت، با وجود است و طیف دیگر اعتقاد دارند اصالت با ماهیت است.

در دو طرف این قصه قله‌های فلسفه قرار دارند، «میرداماد» اصالت‌المایه‌ای و «ملاصدرا» اصالت‌الوجودی است. اصالت‌المایه‌ای‌ها به اصالت‌الوجودی‌ها می‌گویند شما صحبت‌های واهی می‌کنید و اصالت‌الوجودی‌ها به آنان می‌گویند صحبت شما علیل است و هر دو ادعای قطع و یقین دارند. این قطع و یقین بیشتر روان‌شناختی است یعنی به مفهوم دقیق کلمه از مقوله قطع عقلانی نیست و اگر می‌خواست از همان مقوله باشد باید وقتی عقلا متوجه مقدمات استدلال‌ها می‌شدند به یک نظر واحد و مشخص می‌رسیدند نه نظرات بیشتر.

وقتی حکم قوه ادراکی و احکام ذهنی ما به این مراحل می‌رسد، از مدار حجیت خارج است. در این صورت اگر قرار است حقانیت و یا بطلان صحبتی ثابت و مطرح شود، نیاز به منبع دیگری داریم که همان قرآن و عترت است. عقل به این معنا در نوع نگاه ما چنین جایگاهی دارد.

ما واقعاً متمسک به ثقلین نیستیم. اگر منظومه کنونی فکری رایج و مشهور جامعه را بررسی کنیم می‌بینیم این منظومه ترکیبی است از قرآن و حدیث؛ اما بخش‌هایی متأثر از گرایش‌های چپ و مارکسیستی قبل از انقلاب و اوایل بعد از آن، بخش‌هایی متأثر از گرایش‌های لیبرالیستی دوران اخیر، بخش‌هایی متأثر از فلسفه یونانی، بخش‌هایی متأثر از عرفان یونانی و بخش‌های بسیار زیادی متأثر از مبانی فکری و نظری مدرنیته است که مجموعه اینها، منظومه فکری کنونی ما را به عنوان یک جامعه شیعی و تشیع تشکیل می‌دهد و همه ادعای تشیع داریم!

در واقع اسلام‌شناسی معاصر ما (اگر اسم این منظومه فکری را اسلام‌شناسی معاصر بگذاریم) که در یکصد اخیر شکل گرفته است، - البته بخش‌هایی مانند فلسفه و عرفان به قبل از یکصد سال باز می‌گردد- از منظرهای مختلف، امتزاجی و التقاطی است و این گونه نیست که واقعاً به صورت کامل به مرجعیت علمی و معرفتی ثقلین، قرآن و عترت متمسک باشد. یکی از توصیه‌های اکید قرآن و عترت که در احادیث ما منعکس شده، ضرورت زمان‌شناسی است. به ما گفته‌اند باید زمان شناس و دانای به زمان و روزگار خویش باشید. فرد زمان‌شناس در معرض هجوم اشتباه‌ها، شبهه‌ها، فتنه‌های نظری، فکری و عملی قرار نمی‌گیرد و مفهوم مخالف آن این است که جاهل به زمان، در معرض هجوم این شبهه‌ها و فتنه‌ها قرار می‌گیرد.

مقصود از زمان‌شناسی چیست؟ اگر بگوییم یعنی چه، می‌توانیم فهرستی از عناوین ردیف کنیم. اما یکی از مهم‌ترین محورهای این است که چه مؤلفه‌های فکری و نظری بر روزگار و زمان ما حاکم و راه‌گشای مردم زمان ما است، چه مؤلفه‌های فکری و نظری گفتمان‌های زمان ما را شکل می‌دهند و افراد، متأثر از

آن مقوله‌های فکری و نظری هستند؟ سمت و سوی زمانه چیست؟ آیا به سوی صواب است یا انحطاط، تکامل، ارتجاع، فقهرا و ابتدال؟

بنابراین یکی از ارکان مهم، زمان شناسی است. مؤلفه‌های تأثیرگذار بر زمانه ما اعم از سیاسی، اقتصادی، نظری و فکری را می‌توان در زمان شناسی جای داد. وقتی به سیره اهل بیت(ع) مراجعه می‌کنید و می‌خواهید چرایی تفاوت سیره اهل بیت(ع) را نسبت به هم بررسی کنید، یعنی چرا امام «حسن»(ع) صلح می‌کند و امام «حسین»(ع) واقعه عاشورا را رقم می‌زند؟ جز با مقوله زمانه و مشخصات و مقتضیات زمانه نمی‌توان این مسئله را توضیح داد. یعنی اهل بیت(ع) با استناد به زمان شناسی، مؤلفه‌های حاکم بر زمان، واقعیت‌های موجود در زمان و آنچه به شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فکری روزگارشان مربوط می‌شد، این سیره‌های مختلف را در پیش می‌گرفتند.

اساساً عنصر مصلحت‌سنجی در سیره اهل بیت(ع) بسیار اساسی است - اگرچه گاهی متأثر از صحبت‌های مرحوم «شریعتی» به این مصلحت‌سنجی و مصلحت‌گرایی حمله‌های بی‌اساسی شد - مصلحت‌سنجی به این معنا که اهل بیت(ع) یا مؤمنان، مصلحت شخصی خود را در نظر بگیرند، معلوم است که چنین چیزی جایگاهی ندارد، اما مصلحت به مفهوم مصلحت دین، مکتب تشیع و توحید نقش بسیار اساسی در سیره اهل بیت(ع) دارد. مصلحت‌سنجی‌ها و واقع‌بینی‌های بسیار دقیق و متناسب با مصالح، که گاه برای برخی قابل درک نیست و نمی‌توانند درک کنند که چرا امام چنین موضع‌گیری می‌کند.

وقتی امام «حسن»(ع) صلح می‌کنند بسیاری به امام اعتراض می‌کنند؛ امام «حسین»(ع) نیز زمانی که می‌خواهند به کربلا بروند بسیاری انتقاد کرده و به

ایشان توصیه می‌کنند که به کربلا نروند، به این دلیل که واقعیت‌ها درک نمی‌شود.

امام «صادق» (ع) از سوی نوادگان امام «حسن» (ع) به شدت تحت فشار قرار می‌گیرند که چرا قیام نمی‌کنید؟ چرا مقابل حکومت «منصور» نمی‌ایستید؟ اما امام (ع) با اتکا به زمان‌شناسی، مصلحت‌سنجی و واقعیت‌بینی، همان مشی را در پیش می‌گیرند. دو-سه سال بعد از واقعه عاشورا، اهل مدینه به علت عذاب وجدانی که از عدم همراهی با امام «حسین» (ع) و یا سایر عوامل دچار می‌شوند، قیام می‌کنند و «یزید»، لشکری برای سرکوب به مدینه می‌فرستد و می‌گوید پس از ورود به مدینه برای سه روز مال، جان و ناموس اهل مدینه که قیام کرده‌اند بر شما حلال است و هیچ حرمتی ندارد.

موضع امام «سجاد» (ع) در این باره چیست؟ امام موضعی اتخاذ و به گونه‌ای برخورد می‌کنند که حکومت و فرستاده یزید اعلام می‌کند هرکس به منزل امام «سجاد» (ع) پناهنده شود در امان است. عده‌ای از بنی‌هاشم، شیعیان و مؤمنان به خانه امام «سجاد» (ع) پناهنده شده و در امان می‌مانند. ده‌ها نفر از صحابه «پیامبر» (ص) در آن واقعه کشته می‌شوند و حوادث بسیار زشتی آنجا رخ می‌دهد.

چرا امام (ع) چنین موضعی می‌گیرند؟ در پاسخ باید گفت دقیقاً همان عنصر زمان‌شناسی، مصلحت‌اندیشی و واقع‌بینی باعث این موضوع می‌شود. ما به زمان‌شناسی توصیه شده‌ایم و اگر زمان شناس نباشیم به جای جنگ، صلح می‌کنیم و به جای صلح، می‌جنگیم. جای قیام، قعود می‌کنیم و جای قعود، قیام می‌کنیم و بسیاری از مسائل دیگر.

زمان‌شناسی بسیار مهم است و در روزگار ما اگر بخواهیم به دنبال مصادیق زمان‌شناسی برویم و بگوییم برای زمان‌شناسی چه مسائلی را باید بدانیم و بشناسیم، بسیاری از مسائل را می‌توان فهرست کرد. اما آنچه در صدر این فهرست قرار می‌گیرد و بدون شک مهم‌تر از همه موارد است، شناخت مدرنیته و تمدن جدید است. زیرا مدرنیته و تمدن جدید، امروزه یکی از تأثیرگذارترین مؤلفه‌های حاکم بر روزگار ما و تحولات روزگار ماست.

شاید مؤلفه‌ای به اندازه تأثیرگذاری مدرنیته در روزگارمان نداشته باشیم. تمدنی که از قرن ۱۴ و ۱۵ مبانی فکری و نظری آن شروع می‌شود و پس از یک یا دو قرن به علوم جدید می‌رسد و سپس به فناوری مدرن و ساختارهای تمدنی مدرن می‌رسد و امروز در عالم و بر همه شئون عالم تأثیر می‌گذارد و شاید نتوان جایی را در عالم پیدا کرد که از تأثیر این تمدن در امان مانده باشد. البته این تأثیر، شدت و ضعف دارد و امری ذومراتب است ولی تقریباً در همه جا تأثیر گذاشته است. حتی وقتی به جامعه‌ای مانند جامعه دینی و جامعه‌ای با وجود یک نظام دینی و نظام اسلامی وارد می‌شوید مشاهده می‌کنید که بر تمام شئون جامعه ما نیز تأثیر گذاشته است.

تأثیر مدرنیته بر دنیا و جامعه ما از این مقوله نیست که مدرنیته را به پشه‌های موذی تشبیه کنیم که ما را آزار می‌دهند. حتی ماجرای ما و مدرنیته این نیست که آن را بتوان به لشکر مهاجمی تشبیه کرد که کشور را اشغال و در برخی مکان‌ها اردوگاه زده و آدم می‌کشد. مسئله بالاتر از این است. اگر بخواهیم در قالب یک مثال بگوییم، مدرنیته هوای مسمومی است که همه جا را فرا گرفته است. نمی‌گوییم مدرنیته تسلط تام و تمام بر ما پیدا کرده و همه چیز را از ما گرفته و جامعه ما به تمام معنا مدرن است. جامعه ما در ابعاد مختلف

دینی و در ابعاد متفاوت دیگر، مدرن است. باید ۵۰ درصد به مدرنیته سهم بدهیم و ۵۰ درصد هم به دین.

چگونه ممکن است به دنبال زمان‌شناسی مورد توصیه قرآن و اهل بیت(ع) برویم و مدرنیته را به درستی شناسیم.

در مواجهه با مدرنیته، کسانی که خواستند در مورد مدرنیته صحبت کنند و مدعی شناخت مدرنیته و فهم آن بودند، در میان متدینان دو نگاه داریم:

۱. این نگاه رایج، مشهور و مسلط است و فهم آن از مدرنیته و قوی‌ترین مؤلفه تأثیرگذار بر روزگار این است که مدرنیته امری چند وجهی است. دارای وجوهی مثبت و وجوهی منفی است و نمی‌توانیم یک حکم واحد و مشخص در مورد کلیت مدرنیته صادر کنیم. دارای وجوه مثبت و منفی است و برخی در وجوه مثبت تا جایی پیش می‌روند که این مثبت‌ها را در زمره واجبات و مستحبات دینی می‌دانند. روشن است که معمولاً علم و فناوری مدرن، در بخش مثبت‌ها قرار می‌گیرد و اخلاقیات تمدن مدرن بخش‌هایی از فرهنگ تمدن مدرن را در بر می‌گیرد که عموماً منفی است.

اکنون که بعد از ۳۰ سال یک قدم پیشرفت کرده‌ایم، علوم انسانی مدرن نیز در حال تبدیل به شکل یک گفتمان به نسبت رایج در بین متدینان و حزب‌اللهی‌هاست که این هم مسئله دارد؛ زیرا علوم انسانی تا به حال بین آنان چندان مورد اجماع نبود که این نیز مسئله دارد.

۲. اما نگاه دومی هم وجود دارد که نگاهی نادر است و این است که کلیت مدرنیته و تمدن مدرن با استناد به مبانی دینی زیر سؤال است و اصلاً اینجا جای تفکیک در مقام نظر و فهم مدرنیته نیست. جرقه‌های اولیه این دیدگاه شاید حدود ۱۰۰ سال گذشته در غرب زده شد. البته در جامعه ما هم نوعی

مواجهه این گونه با مدرنیته داریم. در صدر مشروطه، با بعضی علما مانند مرحوم «میرزا صادق مجتهد تبریزی» روبه‌رو هستیم که از علمای بنام مبارز صدر مشروطه است. وی حکم به حرمت کلیت مدرنیته داد از باب اینکه هرچیز مدرن از جانب غرب می‌آید و غرب کافر است و اخذ مدرنیته به مفهوم تشبه به کفار است و تشبه به کفر در فقه ما حرام است. وی یک مواجهه کلی این‌چنینی به مدرنیته داشت. عده دیگری از علما نیز بر همین باور بودند که صدایشان به جایی نرسید و این نظر مشهور از همان آغاز مشروطه هم اختلاف‌ها را نشان داد. برای مثال کسی مثل مرحوم «نائینی» زمانی که می‌خواهد با مقوله دموکراسی روبه‌رو شود، در کتاب معروفش می‌گوید: دموکراسی چیزی است که غربی‌ها از ما و از آیه «و امرهم شورا بینهم» گرفته‌اند. وی با مدرنیته مواجهه تفکیکی دارد. «شیخ فضل‌الله» بیشتر به نگاه نفی کلی نزدیک است اما «میرزا صادق مجتهد تبریزی» که گفته شد، مثالی بارز است. وی مقلدانی دارد که در منطقه طالقان با این نگاه زندگی می‌کنند و از هیچ امر مدرنی استفاده نمی‌کنند، مگر در مواقعی که به اضطرار برسند. در غرب این نگاه را به مدرنیته داریم. شاید متفکرانی مانند «هایدگر» و دیگران، علم فناوری و اساس مبانی فکری و فلسفی مدرنیته را نقد می‌کنند. در جامعه ما مرحوم دکتر «فردید» با آشنایی و نوع نگاهی که به آلمانی‌ها و متفکران آنها دارد، این اندیشه و نگاه را در جامعه رواج می‌دهد و کلیت مدرنیته را زیر سؤال می‌برد. در واقع بعد از مشروطه در میان متدینان هیچ صدای مطرحی به گوش نرسید تا منشأ و مبنای «میرزا صادق مجتهد تبریزی» را پیگیری کند. بنابراین آن نگاه تفکیک کاملاً غلبه و سیطره می‌یابد.

اگر چه از نوع تبیینی که مرحوم دکتر «فردید» و شاگردان ایشان از مقوله مدرنیته و غرب داشتند، استفاده کرده‌ام و به نظرم بسیاری از آن صحبت‌ها درست بوده است؛ اما وقتی که با این نگاه آشنا شدم دغدغه من این بود که اگر این نگاه مستند به قرآن و عترت باشد حجیت دارد و قابل پذیرش است؛ در غیر این صورت چه دلیلی برای پذیرش آن داریم حتی اگر با استحسان‌های عقلی و نظری ما هماهنگ باشد و ما از این نگاه خوشمان بیاید دلیلی برای پذیرش آن نیست و تلاش کردم به قرآن و عترت مراجعه کنم. بررسی کردم آیا قرآن و عترت نظریه تفکیک و تفصیل را تأیید می‌کند یا نظریه نفی کلی را؟ با این نگاه، مطالعاتی داشتم که محصول آن کتاب «اسلام و تجدد» شد و در آنجا مواظب بودم که هر صحبتی که بیان می‌شود مستند به قرآن و عترت باشد و نه مستند به این که چه متفکری آنرا بیان کرده است. زیرا صرف استناد به یک متفکر نمی‌تواند درستی یک صحبت را اثبات کند مگر اینکه صحبت بدیهی، روشن، واضح و از مقوله‌های عقل بدیهی و عقل یقینی باشد که نیازی به استناد ندارد.

در این جلسه برآنم از نظریه تعارض کلی اسلام و دین به مفهوم عام ادیان توحیدی با مدرنیته دفاع کنم و در این فرصت گزارشی شتابزده ارائه می‌دهم. زیرا در کتاب به تفصیل در این باره سخن گفته شده است.

نظریه تاریخی غرب مبنی بر سیر خطی پیشرفت تاریخ، نظریه مردودی است. اگرچه مقبول همگان است و حتی متدینان همگی با شدت و ضعف قائل به این نظریه هستند. این نظر که بشر، کودکی را با جهالت آغاز می‌کند (با بخش داروین کار نداریم چراکه افراد متدین اغلب نمی‌پذیرند) و در یک سیر خطی رو به پیشرفت و رو به بالا تمدن و تاریخ خود را شکل می‌دهد و امروز

هم ما در اوج و قله این سیر خطی پیشرفت قرار داریم نظریه‌ای مردود، غلط و بدون استناد است.

عصرهای حجر، مفرغ و آهن دروغ است. ما چیزی به نام عصر حجر، بیابانگردی و غارنشینی نداریم. پس این نظر مردود است و در فصل اول این کتاب کاملاً توضیح داده شده است. عمده‌ترین کاری که برای رد این مسئله انجام شد، این‌که گفته‌ایم استنادهای صحت این نظر کجاست؟ هیچ استناد صحیح و پذیرفتنی نداریم. دیگر این‌که تمام تاریخ نویسانی که تاریخ تمدن دارند، اعتراف می‌کنند که این نظر مبتنی بر حدس، گمان و وهم است. زیرا منبع دیگری ندارد که بتوانیم حرکت تمدنی انسان را در تاریخ تبیین کنیم و براساس حدس و گمان می‌گوییم زبان بر اثر تقلید انسان از صدای طبیعت و دامپروری بر اثر یک اتفاق به وجود آمد. استنادها به همین سستی و مضحکی است و ده‌ها سؤال بی‌جواب می‌ماند. چرا تعدادی از حیوانات ذاتاً، طبیعتِ اهلی دارند و برخی دارای طبیعت وحشی هستند؟

نکته دوم این است که نظریه تاریخی درست چیست؟ نظریه تاریخی اسلامی چیست؟ برخلاف و نقطه مقابل آن، تاریخ بشر با علم، معرفت و با ناب‌ترین دانش آغاز می‌شود. تاریخ بشری با خلافت الهی آغاز می‌شود که این خلیفه الهی معلّم به تعلیم همه حقایق و اسماء دینی و دنیایی است و این معلّم که آدم است وظیفه معلّمی را در مورد دین و دنیا برای فرزندان خود به عهده می‌گیرد. آنچه برای ساخت یک تمدنی که این تمدن بستری برای هدف خلقت و عبودیت باشد و تمام عناصر، اجزا، علوم، فنون و ابزارهای آن برای چنین تمدنی لازم بود انبیا آورده و به فرزندان، جوامع و اقوام داده‌اند و تمدن بشری در همان سده‌های آغاز شکل می‌گیرد. حضرت «ادریس» (ع) که از پیامبران

است به دلیل بسط و گسترش جمعیت در منطقه آسیا و خاورمیانه و شکل‌گیری شهرها و تمدن‌های مختلف به قدری مشغول آموزش علوم و فنون بودند که به ایشان «ادریس» گفته شد. این است تاریخ بشر و اسنادهای قرآنی و روایی که که مهمترین آنها قرآن است. زمانی که فردی از امام «صادق» (ع) سؤال می‌کند مفهوم آیه «عَلَّمَ آدَمَ السَّمَاءَ كُلَّهَا» چیست؟ حضرت می‌فرمایند: خداوند اسماء، همه چیز را به آدم آموخت. خداوند حتی کیفیت استفاده را به آدم آموخت. یعنی از عالی‌ترین تا جزئی‌ترین مسائل. در واقع بحث و حیانی بودن علوم و فنون مادی مطرح می‌شود. علوم و فنون معیشتی، طب، خط، زبان، دامپروری، کشاورزی، خیاطی و آهنگری، تعالیم وحی و تعالیم انبیایی است.

«مولوی» هم می‌گوید:

این نجوم و طب وحی انبیاست عقل و حس را سوی بی‌سو، ره کجاست
جمله حرفتها یقین از وحی بود اول او بود لیک عقل آن را فرود

الهیون اعم از شیعه و سنی و حتی بسیاری متفکران یونانی (که الزاماً الهی نیستند) به آسمانی و وحیانی بودن علوم معتقدند. حتی به متون ایران باستان که مراجعه کنیم توصیف‌هایی که از اولین شخصیت انسانی (کیومرث) دارند، دقیقاً با آدم تطبیق دارد و می‌گویند «کیومرث» علموش را از آسمان گرفت. اما در روزگار ما چیز دیگری غلبه پیدا کرده است.

اگر بخواهیم برای مدرنیته چند پایه نظری فرض کنیم یکی از مهم‌ترین آنها نظریه سیر خطی پیشرفت تاریخ است. یعنی با پذیرش این نوع نظریه تاریخی ۵۰ درصد سیادت و کمال غرب را پذیرفته‌ایم و اگر این خراب شود، پایه

بسیار مهمی خراب شده است. به همین دلیل به شدت بر نظریه تکامل (داروینیسیم) اصرار دارند.

می‌دانید که «داروینیسیم» در میان متفکران مدرنیته به اندازه توحید در میان افراد متدین اهمیت دارد. اگر در اینجا کسی توحید را انکار کند مرتد می‌شود و اگر کسی در غرب «داروینیسیم» را انکار کند مرتد می‌شود. زیرا غرب به «داروینیسیم» و نظریه تکامل در خلقت و تاریخ وابسته است. گام بعدی این است که ما در جای خود بحث می‌کنیم که قوای ادراکی بشر قاصر از این بود که بدون تعالیم انبیا و خداوند بتواند امور مادی، تمدنی و زندگی خود را تمشیت کند.

زمانی که عده‌ای با اهل بیت (ع) بحث کرده و از امام سؤال می‌کردند چه دلیلی بر لزوم بعثت انبیا دارید؟ یکی از مهم‌ترین استدلال‌هایی که اهل بیت (ع) می‌آوردند این بود که اگر انبیا نبودند در قوای ادراکی انسانها این قدرت تعبیه نشده بود که تمشیت امور خود را انجام دهند و مصالح و منافع خود را از مفساد تشخیص بدهند. اگر انبیا نبودند آدمها در تشخیص مصالح و مفساد دنیوی و اخروی خود می‌ماندند و اصلاً حیات پا نمی‌گرفت.

حضرت «امیر» (ع) می‌فرماند: خداوند به قوت غریزه به حیوانات یاد داده که چگونه مسکن تأمین کنند، اما به انسان چنین چیزی را با قوه غریزه یاد نداده است و نیاز به هادی و معلم دارد که همان انبیا هستند.

اگر این مقدمات اثبات شود، اگر کسی بخواهد در این نظریه تشکیک کند باید در مقدمات تشکیک کند. معمولاً اشکال‌ها روی نتیجه می‌رود این درحالی است که اگر مقدمات رد نشود نتیجه خود به خود به وجود می‌آید. اگر ثابت

کردیم که انبیا معماران و سازندگان تمدن و آورندگان علوم و فنون بوده‌اند ثابت می‌شود که انبیا به نحو اکمل این امور را ارائه کرده‌اند.

«علامه جعفری» می‌گوید: هسته‌های اولیه علوم را انبیا آورده‌اند. اما مسئله، هسته‌های اولیه نیست. آنان علم را به صورت تام و تمام یاد داده‌اند. چه طور در کلاس درس، علمی را به طور کامل از یک معلم فرا می‌گیریم، انبیا نیز این‌گونه تعلیم داده‌اند. به همین دلیل است که وقتی روزگار انبیا آغازین به بعد را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم آنان برای توسعه تمدنی تلاش نکرده‌اند. کجا حضرت «عیسی» (ع) و «پیامبر اکرم» (ص) به دنبال توسعه تمدنی بودند؟ البته اگر گاهی اتفاقی جزئی افتاده، من منکر آن نیستم.

با این نوع نگاهی که امروز ما به توسعه داریم، هر روز رو به پیشرفت است و هر روز یک بحث جدید مطرح می‌شود، در آن زمان کجا به دنبال چنین چیزی بودند؟ اصلاً چرا رسول گرامی اسلام (ص) تعلیم کشاورزی نمی‌دهد؟ نظر مشهور غلط این است که این کار در شأن انبیا نبوده است. این صحبت بسیار باطل است، زیرا جز انبیا کسی این امور را به مردم یاد نداده است. اما وقتی تمدن بشری که بستری است برای عبودیت و نه تمدن مصرف‌زده و لجام گسیخته، شکل می‌گیرد و رسول گرامی اسلام (ص) می‌آید قرار نیست که کشاورزی سنتی به کشاورزی مدرن تبدیل شود و قرار نیست اسب، استر و الاغ به ماشین تبدیل شود. بنابراین انبیا به دنبال توسعه تمدنی نبودند و این به معنای آن نیست که شأن انبیا دخالت در این امور نبوده است. البته در زمینه‌ایی که خلأهای جدی به وجود آمده بود، دخالت کرده بودند. برای مثال در باب طب، روایات بسیاری داریم، زیرا خلأهایی به وجود آمده بود.

انبیا تمدن را به شکل کامل رواج دادند. نکته مهم این که حدود ۸ هزار سال از عمر حضرت «آدم» می‌گذرد و از آن زمان به بعد توسعه و بسط تمدنی به طور گسترده نداریم و نوسان‌های تمدنی بسیار اندک است، «آدم» مرکبش اسب و استر بوده و تا ۲۰۰ سال پیش که ماشین اختراع نشده بود، مرکب همه جوامع چنین بوده است. همچنین نوع کشاورزی یکسان و همچنین معماری‌ها با وجود تنوع باز هم یکسان است. برای مثال، چه معماری کامل تر از اهرام ثلاثه مصر به وجود آمد؟ اصلاً سیر تکاملی و رو به بالا به این معنا نبوده و کاملاً یکسان است تا اینکه به دوران مدرن می‌رسد و بشر مدرن تصمیم می‌گیرد این روند تمدنی را تغییر بدهد. ما در اینجا می‌گوییم مدرنیته با انحراف از مسیر تمدنی که انبیا ترسیم کرده‌اند، آغاز می‌شود. بشر مدرن انحراف ایجاد کرد و درصدد بسط و توسعه تمدنی بدیل برآمد و خواست آن مسیر را عوض کند. البته ابتدا مبانی نظری و فکری آن ریخته شد. این صحبت را همه شما بارها شنیده‌اید که گفته می‌شود علوم جدید از صحبت «فرانسیس بیکن» زاده شد که گفت: «علم، قدرت است». یعنی علم معطوف به قدرت، در مبانی نظریه مدرنیته پا گرفت و بعد از این نظریه (علم یعنی قدرت) بود که صدای پای علوم جدید به گوش رسید. شما هیچ ردپایی از علم معطوف به قدرت در آموزه‌های دینی پیدا نمی‌کنید و اگر جایی هم روایتی موجود باشد باید در کنار ده‌ها روایت دیگر و متناسب با آنها معنا شود. اگر فقط یک روایت داریم که «العلم سلطان» باید با مجموعه روایات معنا شود. همین مقدمات اگر ثابت شود، مدرنیته را از منظر دین نفی کرده‌ایم. مدرنیته یک حرکت است، بیشتر به بحث‌های تمدنی و معیشتی آن کار داریم و بحث‌های فکری، فرهنگی، فلسفی، دینی و متافیزیکی و صحبت‌هایی که وارد حیطه مسائل اعتقادی می‌شود برای

بسیاری روشن است. خواست انبیا و اهل بیت (ع) انحراف نبود. امام «صادق» (ع) در توحید مفضل تصریح می‌کنند آنچه که بشر برای دین و دنیایش از علوم و فنون لازم داشت، خداوند به او اعطا کرد و برخی علوم و فنون را به بشر نداد؛ زیرا در مدار مصلحت و ظرفیت بشر نمی‌دید. برای مثال در یک روند معمولی تعلیم سحر، حرام است و خداوند به بشر این علم را نداد. علم غیب را هم خداوند به انسانها نداد. بحث تمام است. خداوند فیزیک اتمی و آنتی‌بیوتیک را به بشر نداد، زیرا در مدار مصلحت و ظرفیت بشر نمی‌دید. انبیا همه علوم را داشتند و وظیفه تمدن سازی نیز به عهده آنها بود. در گام بعد در فصول بعدی کتاب پاسخ به برخی سؤالات را مطرح کرده‌ایم. البته این مباحث به این معنا نیست که بگوییم در علوم جدید هیچ صحبت تازه‌ای نیست. در علوم دینی نیز دو شرط باید باشد تا به عنوان علم دینی مورد قبول واقع شود. اول این که صادق بوده و منطبق با نفس الامر باشد و دیگری اینکه باید حقایق داشته باشد. یعنی صرف انطباق با واقعیت، دلیل مشروعیت یک علم نمی‌شود. برای مثال، سحر منطبق با واقعیت است، اما عنصر دوم را ندارد. علوم جدید نیز در باب صدق، بسیاری از علوم، صادق است البته بسیاری هم صادق نیست. رابطه دین و علوم جدید نفی است. صحبت‌هایی که در چند دهه اخیر بیان شد که قرآن نیز به علوم جدید توصیه کرده، درست نیست. مرحوم «شریعتی» در جایی اشاره می‌کند و می‌گوید غربی‌ها به دنبال طبیعت رفتند، اما ما نرفتیم، با این که به ما توصیه شده بود برویم، آنها رفتند و به علوم جدید رسیدند. این تحلیل غلط است. بعد ایشان استناد می‌کند به یک آیه که: «افلا تنظرون الی الابل کیف خلقت و...» در حالی که از این آیه مطلوبیت جانورشناسی مدرن بیرون نمی‌آید. می‌گوید در آسمانها و زمین مطالعه کنید، این تفکر ناظر به این

نیست. باید سیاق آیات و قبل و بعد آنها را ببینیم. برای مثال آیه می‌گوید ای خردمندان در آسمان و زمین مطالعه کنید که منجر می‌شود پهنه‌های آسمان را درنوردید، اما منظور از اولی الالباب کسانی هستند که «الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم...» و دوباره می‌گوید: «و یتفکرون فی خلق السموات و الارض». از این تفکرها چه چیزی استنباط می‌شود؟ این مطالعه آیه‌های طبیعت است برای رسیدن به توحید و معاد و ربطی به مطالعه طبیعت برای اختراع و اکتشاف ندارد و همچنین هیچ ربطی به علم معطوف به قدرت و صحبت «بیکن» نیز ندارد.

نسبت بین دین و توسعه چیست؟ هیچ نسبتی بین دین و توسعه مدرن وجود ندارد. یکی از راه‌هایی که خواهیم تقابل بین دین و مدرنیته را اثبات کنیم و یا دست‌کم به ذهن تقریب کنیم، این است که کلید واژه‌ها و واژه‌های پرطنین در مدرنیته و توسعه را بیرون بیاوریم و با کلید واژه‌ها و واژه‌های پرطنین در دین، کنار هم بگذاریم. اگر با هم انطباق داشتند یعنی همدیگر را می‌پوشانند هیچ، اما اگر تفاوت داشتند چه باید بگوییم؟ جز اینکه باید بگوییم اینها دو چیز متفاوتند.

کلیدواژه‌های مدرنیته و توسعه چیست؟ سرعت، مصرف، نو بودن، ابداع، تحول به مفهوم ابزار متحول‌تر و بهتر، خلاقیت و نوآوری، به روز شدن و اینکه در علم مدرن نو و جدید (new) دارای بیشترین طنین است، زیرا خود مدرن هم یک امر نو است.

در دین، یک مورد از استنادهای دینی را بیاورید که از نوآوری ستایش شده باشد، من ده‌ها مورد در مذمت آن می‌آورم. بدعت یعنی نوآوری که بدترین کار در دین است و به عرصه‌های تمدنی اختصاص دارد. بدترین امر

جدیدترین هاست، حدیثی است که توسط شیعه و سنی نقل شده. مرحوم «مطهری» برای اینکه شبهه نفی توسعه پیش نیاید می‌گوید که این ناظر به نوآوری در فقه و احکام است در حالی که اصلاً چنین نیست. این روایت عام است و اطلاق دارد و احکام و موضوعات با هم است و شواهد زیادی وجود دارد که این موضوعات با هم هست. کجا خداوند خواسته از یک صفت برای انسان نام برد گفته انسان موجودی است خلاق؟ کجا ما توصیه به مصرف شدیم؟ که اصلاً با مصرف بیشتر اقتصاد مدرن می‌چرخد. کجا در دین توصیه به سرعت و شتاب در عرصه زندگی شده است؟ بحث این است که مفهوم تسخیر طبیعت را به غلط فهمیده‌ایم و بسیاری از آیات به غلط چنین تعبیر می‌شود. نگاه دین به دنیا با نگاه مدرنیته به دنیا متفاوت است و جالب است در قرآن ۹ آیه داریم که سخن از جوامعی می‌گوید که عذاب الهی بر آنها نازل شده است و در هشت مورد تصریح می‌کند که این جوامع توسعه یافته بوده‌اند. اَرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (فجر/۷) باب‌های معلق بابل که از عجایب هفت‌گانه جهان است توسط قوم عاد ساخته شده است. اقوام را نگاه کنید همه اینها نابود شدند. وقتی جوامع به حالت توجه به دنیا و زینت می‌رسیدند، نابودی‌شان فرا می‌رسید و عذاب بر آنها نازل می‌شد.

به طور طبیعی این سؤال پیش می‌آید زمانی که امام «زمان» (ع) ظهور کنند چه کار می‌کنند؟ ما عرض کردیم که از هیچ یک از ساز و کارهای مدرن نه در دوران نهضت و نه در زمانی که تأسیس نهضت می‌کنند، استفاده نمی‌کنند که این امر از هیچ منبعی جز قرآن، روایات و حدیث قابل فهم نیست. نمی‌توانیم حدس و گمان بزنیم اما از همان روایات فهمیده می‌شود که امام «زمان» (ع)

هیچ نسبتی با مدرنیته ندارند؛ البته در تمدن مهدوی امور شگفت و خارق‌العاده‌ای است که از جنس تمدن فناورانه مدرن نیست.

در مورد تعارض اسلام و مدرنیته چند استناد دیگر داریم. ابداع‌کننده مدرنیته کفار بوده‌اند و امری که مبدع آن غیر مسلمانان باشند همان تشبه به کفر بوده و حرام است.

اکنون بسیاری از مراجع، تصریح به حرمت کراوات دارند به این دلیل که می‌گویند زدن کراوات تشبه به کفار است البته کت و شلوار نیز از نظر ما تشبه به کفار است. اما اکنون گفته می‌شود چون شبیه به لباس خودمان شده، حرمت آن از بین رفته است که ما متوجه نمی‌شویم این مبنا یعنی چه؟

استناد بعد این است که ثابت شده برآیند نهایی تمدن مدرن یک تمدن ضرری و فساد‌انگیز است. تمدن مدرنیته، بشر را با هفت - هشت بحران اساسی روبه‌رو کرده است که هر یک از آنها به تنهایی برای از بین بردن حیات بشری طی ۲۰۰ سال آینده کافی است. چه طور دین و عقل می‌تواند برای تمدنی که طی دو - سه قرن آینده می‌خواهد حیات را نابود کند، صحنه بگذارد. بخش زیادی از مدرنیته مبتنی بر تغییر در نوامیس تشریحی و تکوینی خلقت است و براساس برخی آیات، تغییر در نوامیس خلقت الهی حرام است. این یک امر شیطانی است که شیطان به خدا گفت بندگان را وادار به تغییر آفرینش تو می‌کنم و دستکاری‌های ژنتیکی یکی از مصادیق تغییر در آفرینش است.

به بعضی از روایات مشهور هم پاسخ داده‌ایم که ربطی به اثبات علوم جدید ندارد، علم ۲۷ حرف دارد و از آن خلاف اثبات مدرنیته بیرون می‌آید.

چه باید کرد؟ رسیدیم به اینجا که اسلام با مدرنیته تعارض کامل دارد. آیا باید بسیج شویم و بنیان و ریشه مدرنیته را بزیم؟ نه، اصلاً چنین چیزی نیست و در اینجا تفکیکی بین مقام نظر و عمل داریم. در مقام نظر اگر درست، با استناد به قرآن و عترت و به دور از اتمسفر مشهورات زمانه بیندیشیم به تقابل کامل اسلام و مدرنیته می‌رسیم. در مقام عمل به دلیل اینکه برای ما امکان ندارد که امروز مدرنیته را برچینیم بدون اینکه دچار مشکل شویم بنابراین مکلف به آن نیستیم.

امروز نفی مظاهر مدرنیته منجر به اخلال در نظام معیشت می‌شود و دین نمی‌خواهد از چاله در بیاییم و در چاه بیفتیم و یا وضعیت نظام زندگی ما دچار اخلاقی شود که مفسد جدی‌تری را در پی داشته باشد. اگر ما بودیم و مسائل را به درستی می‌فهمیدیم هرگز مبدع تمدن مدرنیته نمی‌شدیم. اکنون به دلیل اضطراب، برخی از وجوه مدرنیته را می‌گیریم. نتیجه بسیار مهمی از این بحث بیرون می‌آید، این‌که ویرترین این بحث زمانی که مطرح می‌شود این است که اگر این دیدگاه مسلط شود شمشیر به دست می‌گیرد و شروع به ریشه‌کن کردن همه مظاهر مدرنیته می‌کند، دانشگاه‌ها را خراب و به جای ماشین، اسب و استر می‌آورد. در نگاه تفکیک‌بخشی، می‌گوید این مفسده است اما چون غافل از سیطره مقتدرانه مدرنیته بر همه شئون ماست برخی جاها هوس درگیری با برخی از این مظاهر مدرن می‌کند و زیر یک خم قصه را می‌گیرد.

برای مثال بگوییم ثابت شده که علوم انسانی غیر دینی است و بنا شده طی یک پروژه پنج یا ۱۰ ساله به یک علوم انسانی دینی، برسیم که من قائل به چنین چیزی نیستم. ضمن اینکه قائل به غیر دینی بودن علوم انسانی و طبیعی هستم و معتقدم در این جا کارهای مهمی می‌توان انجام داد؛ اما قائل به این

نیستیم که بتوانیم از پس این برآییم که علوم انسانی غربی را ریشه کن و علوم انسانی الهی را در دانشگاه‌ها حاکم کنیم.

شاکله نظام تعلیم و تربیت جدید از دبستان تا دانشگاه را غیر دینی می‌دانم، اما معتقد نیستم می‌توان این‌ها را برچید زیرا سیطره، بسیار قوی است. پسرعموهای امام «صادق» (ع) وقتی خدمت ایشان رسیدند و پرسیدند چرا قیام نمی‌کنید. امام (ع) فرمودند: «اولاً یار ندارم و ثانیاً با «منصور دوانقی» طرف هستم که قدرت زیادی دارد و می‌تواند ریشه امامت و شیعه را بزند.»

مدرنیت‌های که امروز با آن روبه‌رو هستیم، به مراتب غول بی‌شاخ و دم‌تری از یک نظام سیاسی است. مثال‌های بارزی وجود دارد که طی ۳۰ سال گذشته مدرنیت‌ها را در بعضی ابعاد تعمیق کرده‌ایم و این روند ادامه دارد.

سودای این مسئله، از این حرف و نظر بیرون می‌آید، بنده قائل به تأسیس تمدن اسلامی ۷۰ درصدی قبل از ظهور نیستم. بلکه ما مکلف به اصلاح هستیم و باید حکومتی را تشکیل دهیم که محب و دوستدار اسلام باشد و در حد وسعش دست به اصلاح بزند. اما حیظه اصلاح یک حکومت متناسب به دین، قبل از ظهور را بسیار محدود می‌دانم. اگر بخواهیم درصدی بگوییم یک حیظه حدوداً ۳۰ - ۲۰ درصدی است و اگر قرار باشد در ذهنیت خودمان و در آنچه به جامعه القا می‌کنیم وعده تحقق یک مدینه اسلامی ۸۰ - ۷۰ درصدی را بدهیم اشتباه می‌کنیم. اگر تاکنون چنین وعده‌ای داده‌ایم باید اصلاح کنیم؛ زیرا این امر به نفع دین، کشور و نظام نیست. بسیاری از نارضایتی‌های فکری و سیاسی را محصول آن می‌دانم که مردم احساس می‌کنند عمل اسلامی با ادعای اسلامی فاصله زیادی دارد و این بسیاری از افراد را دچار مسئله می‌کند.

ربا که گفته می‌شود نادرست است، بسیاری معتقدند نظام بانکداری نیز به همین روش عمل می‌کند. این چه کاری است که انجام می‌دهیم و در جامعه تعارض روحی و روانی ایجاد می‌کنیم؟ ما اگر غلبه مدرنیته را بفهمیم، واقع‌بینانه‌تر حکومت کرده و با مردم مواجه می‌شویم و از آسیب‌های اعتقادی به مردم می‌کاهیم و این صحبت به آموزه‌های دینی نزدیک‌تر است. شاید تمسک به قرآن و عترت را به نحو احسن در هیچ عرصه‌ای نداشته باشیم. این همه از مهدویت و انتظار بحث می‌کنیم. چه کسی رفته غیبت «شیخ طوسی» و «نعمانی» و ده‌ها حدیثی را که در باب آخرالزمان داریم، بخواند و حلاجی کند؟ چرا مفهومی غلط از زمینه سازی برای ظهور ارائه می‌دهیم؟ مفهومی کاملاً غلط که برادری نیز بگوید ما موظفیم تمدن اسلامی را بسازیم و حضرت، روبان آن را قیچی کند. چقدر این نگاه با تفکر دینی و با تفکر مهدویت بیگانه است؟ چرا آن روایت را نمی‌بینیم که می‌گوید قبل از ظهور هیچ گروهی نمی‌ماند مگر اینکه حکومت را به دست بگیرند، به دلیل اینکه اگر حضرت ظهور کرد و تمدن اسلامی را بنیان گذاشت، آن‌ها نگویند اگر ما هم به حکومت می‌رسیدیم همین جامعه را درست می‌کردیم. خدا به همه اینها این فرصت را می‌دهد تا بعداً این حرف را نزنند. اما منظور این نیست که قبل از ظهور نباید برای حکومت کردن تلاش کرد. همچنین منظور این نیست که قبل از ظهور باید قاعد محض باشیم و هیچ تلاشی نکنیم. منظور این است که اگر حرکتی داشتید و یک نظام سیاسی درست کردید، توانتان محدود است و باید با مسائل واقع‌بینانه برخورد کنید. از این‌رو، با این نگاه به مدرنیته، به مفهوم اصیل و دینی انتظار می‌رسیم که به ما گفته‌اند منتظر باشید «افضل الاعمال انتظار الفرج». به مفهوم انتظار آماده‌گر می‌رسیم. اصلاح در حد وسعمان محدود و منتظر یک

دین و اندیشهٔ غرب مدرن ■ ۳۳

تحول بنیادی و اساسی و جهانی است که تمدن مدرن و هر تمدن باطل را از بیخ و بن برمی‌کند و عالم و آدم جدیدی می‌سازد. این نگاه ما را به این جمع‌بندی می‌رساند.

پرسش و پاسخ

پرسش: در روایتی گفته شده اگر مردم به معنای واقعی، منتظر باشند، برترین خلق هستند. همچنین اشاره به بحث سیر تاریخی و نگاه غربی‌ها به فلسفه تاریخ داشتید، سؤال من این است که با نگاه فقهی که به نظر مبنای ورود شما به مسائل علمی فقه است، بیایم آن را بسط بدهیم و بررسی کنیم از نگاه دین کجا اجازه نوآوری داریم؟ وقتی در همه حوزه‌ها این برتری وجود دارد یعنی ما می‌توانیم قائل شویم که باید قدرت پیدا کنیم چه در قدرت و چه در اندیشه. برتری که خلق آخرالزمان دارند مفهومی تمام علوم است یعنی در همه حوزه‌ها برتری دارند و این بدان معناست که می‌توانیم قائل شویم که باید وسعت پیدا کنیم چه در قدرت، اندیشه و فناوری. درباره این برتری چگونه باید صحبت کرد؟

پاسخ: اگر ۷-۸ سال آینده هم باز شما جایی باشید و من درباره این موضوع بحث کنم، من باز هم این صحبت‌ها را تکرار می‌کنم، مگر اینکه اتفاقی افتاده باشد. تا حجاب مدرنیته از اذهان جامعه ما خرق نشود نوبت به بحث‌های ایجابی نمی‌رسد. البته به معنای آن نیست که نباید بحث‌های ایجابی انجام داد. با دیوار و حجابی روبه‌رو هستیم که مانع فهم می‌شود. اگر این حجاب فهمیده نشود بحث‌های ایجابی هم فهم نمی‌شود. یعنی مسائل ایجابی زمانی فهم می‌شود که اول این موضوع را نفی کرده باشیم و بدون این نفی نمی‌توان از ایجاب سخن گفت.

این روایت هم که برترین خلق هستند، از آن نمی‌توان استنباط کرد که به دلیل برتری، پیشتاز در فناوری بوده و مدرن‌تر از بقیه هستند. این برترین خلق که گفته‌اند اگر به مسئله انتظار مربوط باشد، نباید دچار بزرگ‌گویی و

غیرواقع‌بینی در علم سیاست شوند و اگر حکومت به دست گرفتند، ادعای تحقق یک مدینه اسلامی ۸۰-۷۰ درصدی را نکنند، در این صورت برترین هستند. برترین یعنی افرادی هستند که واقعیت، شرایط و تنگناهای زمانه خود را درک و با این درک عمل می‌کنند. این روایت برای اثبات مدعای شما و نفی ادعای من کافی نیست. من نمی‌توانم این روایت را با مبنای خودم تفسیر کنم. مجموعه روایات را باید کنار هم بگذاریم. زمانی رسول گرامی اسلام (ص) به اصحاب خود فرمودند: «روزی خواهد آمد که در آن روز اگر مؤمنان به یک دهم آنچه شما امروز عمل می‌کنید عمل کنند، اهل نجات هستند.» حتی روایتی است که پیغمبر (ص) به اصحاب خود فرمودند: «روزی خواهد آمد که در آن روز اگر مؤمنان به آنچه شما امروز عمل می‌کنید باور داشته باشند، اهل نجات هستند.» اصحاب گفتند: «تکلیف چه می‌شود؟» حضرت فرمودند: «آن روز، روز عمل نیست.»

پرسش: اصلی‌ترین پایه و برخورد در نگاه شما، به نوع برداشتی که از علم دارید باز می‌گردد. در حوزه علمیه خودمان شاید ۱۵۰ سال گذشته در اوایل مواجهه با تفکرهای مدرن و در زمانی که هنوز با مفاهیم جدید آلوده نشده بودیم، این تفکر در حوزه علمیه غریب بوده است. در دوره مشروطه هم این تفکر غریب بود. می‌خواهم بدانم این تفکر چیست و چه نوع برداشتی است؟ بسیاری از کسانی که کتاب شما را نقد کرده‌اند به نوع احادیث به کار رفته انتقاد داشتند. چه چیزی را می‌توان به عنوان حدیث قبول کرد؟

پاسخ: این بحث مهم است. اما من مدعی هستم که این نوع استنباط و برداشت به روش استنباط رایج در حوزه‌های علمی ما از آغاز تاکنون، بسیار نزدیک است. می‌توانیم نشان دهیم که بسیار قرآنی‌تر، حدیثی‌تر و درست‌تر

نسبت به برخی برداشت‌هایی است که در آثار مرحوم «مطهری» و «طباطبایی» به کار رفته است.

در رابطه با غربتی که می‌فرمایید، البته در مشروطه هم بیشتر علما این نوع استنباط را داشتند. اما شاید آنها چندان اهل میدان و اجتماع، مبارزه و سیاست نبودند و صدایشان پژواک نداشته است. نوع نگاه مرحوم «شیخ فضل الله» و «میرزا صادق مجتهد تبریزی» بیشتر از مرحوم «نائینی» بوده، اما مرحوم «نائینی» به صحنه آمده، کتاب می‌نویسد و در میدان مبارزه وارد می‌شود. معتقدم این استنباط متدیک است. کجا در استدلال‌ها با یک برداشت ساده از «اطلبوا العلم...» یکی از مؤیده‌های مهم مدرنیته اثبات می‌شود! این عالمانه است یا استنباطی که بنده دارم؟

پرسش: در تاریخ بشر دو نگاه وجود دارد. یکی بر اساس تجربه از عصر حجر و نگاه دیگر اینکه بشر از آغاز با علم زاده شده است. چطور می‌توانیم نقش تجربه را نادیده بگیریم؟ در صورتی که هر آنچه امروز وجود داشته در گذشته وجود نداشته است و این توجیه را بیاوریم که اگر خدا می‌خواست و اگر بنا بود چیزی را بدانیم و علمی را داشته باشیم از ابتدا می‌داشتیم.

اگر نگاه به دینی که همیشه بشر را به تلاش و کوشش و پیدا کردن حقیقت تشویق می‌کند، رد کنیم، با این نوع نگاه، نوعی سستی در ما ایجاد می‌شود. شما اشاره کردید اگر خدا می‌خواست آنتی بیوتیک را استفاده کنید آن را می‌داد. من چاقو را مثال می‌زنم که از مدت‌ها پیش وجود داشته است. اگر در دست جراح باشد می‌توان از آن استفاده درست کرد و همچنین می‌تواند در دست یک قاتل باشد که با آن آدم بکشد. بحث من درباره چیزهایی است که استفاده درست از آن‌ها می‌تواند به سعادت بشر کمک کند.

پاسخ: در آموزه‌های دینی تقریباً نمی‌توانیم توصیه به تجربه را با مفهوم مدرن بسنجیم که فرضیه‌ای درباره یک موضوع در ذهنتان بسازید و صحت و یا بطلان این فرضیه‌ها را در مطالعات میدانی و یا در طبیعت اثبات کنید. هرکس می‌گوید چنین توصیه‌ای داریم نشان دهد. البته تجربه به این معنا هم وجود دارد که گزاره‌ای را از جایی می‌گیرید و آن را تجربه و به اثبات یا بطلان آن پی می‌برید.

تلقی همگان این است که «ابن سینا» کتاب «قانون» را براساس تجربه به معنای اول نوشته است. من می‌گویم اگر شما از «قانون» «ابن سینا»، ۱۰ مورد بیاورید که او بگوید این فرضیه طبی را در ذهنم پرورش داده‌ام و سپس در بالین بیمار به کار برده‌ام و به درستی یا نفی آن رسیده‌ام، همه صحبت‌هایم را در این موضوع پس می‌گیرم.

اصلاً «قانون» «ابن سینا» یک علم نقلی است یعنی بخش عمده‌ای از «طب ابن سینا» طب «جالینوس» است و بخش عمده‌ای از طب «جالینوس» طب انبیایی و وحیانی است.

اینکه می‌گویید در روزگار ما به عینه می‌بینیم برخی چیزها تجربی است، درست است. در آغاز اگر خدا بشر را به حال خود رها می‌کرد و می‌گفت با تجربه برو و طب را به دست بیاور. بشر در مواجهه با اولین بیماری‌ها می‌مرد. خدا و انبیا چنین چیزهایی را به بشر دادند و هیچ‌جا اکتشاف، تلاش و اختراع توصیه نشده است. بشر باید از انبیا تبعیت کند و مسیری را که انبیا تعیین کرده‌اند، طی کند. خداوند در بسیاری جاها لقمه حاضر آماده برای بشر گذاشته است. بشر باید تمام تلاش خود را صرف کند تا عمده آموزه‌های انبیا را در

زندگی خود پیاده کند تا به کمال مادی و معنوی برسد. این رسالت بشر است. از نظر دینی رسالت بشر، نوآوری و خلاقیت به این معنی نیست.

درباره بحث چاقو هم مفصل است که آیا فناوری خنثی است؟ بحث این است که ماهیتاً بین ارّه برقی و دستی تفاوت وجود دارد. بین موشک و شمشیر تفاوت است. اینها ابزارهایی است که نوع پیشرفته آنها دارای اقتداری بیشتر از ظرفیت بشری است و نباید با هم خلط شود. واقعاً فناوری مدرن و مدرنیته را خنثی نمی‌دانیم و به نظر ما اقتضاهاى آنها از مدار ظرفیت بشری خارج است.

پرسش: از زمانی که مدرنیته وارد ایران شده است، سه جریان شکل گرفت. اول داستان نفی و تقابل با مدرنیته بود. دوم بحث آشتی اسلام با مدرنیته بود که آغاز آن با مرحوم «شریعت سنگلجی» است که بسیاری از روشنفکران اسلامی از او تبعیت کردند. بحث سوم نیز غرب‌زدگی و تسلیم غرب شدن بود که همه پذیرفتند نماینده اصلی آن «تقی‌زاده» بوده است.

این سه جریان از مشروطه به بعد مطرح شدند و طرفداران خود را داشتند. با توجه به بحثی که مطرح کردید مشخص است که به گروه اول تعلق دارید و این طور به نظر می‌رسد که ارائه راه حل و اینکه بتوان فهمید پیامدهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کدام یک از این سه جریان مثبت بوده و یا منفی، زود است.

زود است که قضاوت کنیم کدام یک از این سه می‌تواند جامعه را به رستگاری برساند. همچنین نتیجه آخری که شما گرفتید که باید منتظر بشینیم و ببینیم نهایت به کجا می‌رسد، به نظرم هنوز زود است و تصورم این است که داستان آخر شما درباره انتظار، نوعی انفعال را در پی‌دارد.

پاسخ: مگر انفعال مطلقاً بد است؟ منتقدان و مخالفان امام «صادق» (ع)

معتقد بودند که شما منفعل و قاعد هستید و تحرک ندارید.

صحبت من این است که خارج از قرآن و عترت بگوییم هیچ تفاوتی بین

آنچه من، شما و یا دیگران به آن برسیم وجود ندارد و ملاکی نداریم که بگوییم کدام بهتر است یا بدتر. من از آموزه‌ها این را می‌فهمم که عرض کردم.

پرسش: از دیدگاه‌های شما به نظر می‌رسد که اسلام دید تک بُعدی به انسان

داده است. اگر چنین باشد به معنای آن است که اسلام که در راه پیشرفت و

کمال آمده، توجهی به بعد مادی نکرده است؟ و دوم اینکه در غیاب «امام

زمان» (عج) چون ناگزیر باید به بسیاری از الزامات مدرنیته تن دهیم، چون

نمی‌توان بانکداری، مجلس شورای اسلامی و... را تعطیل کنیم، بنابراین برای

اینکه آلوده به اصول فکری آنها نشویم تشکیل ندادن حکومت بهتر است؟ و

سوم اینکه به نظر می‌رسد وظیفه ما جز به انتظار نشستن چندان مشخص

نیست؛ اما به نظر من باید پویاتر با این مسئله برخورد کنیم. انفعال موجود در

اینجا دست‌وپای ما را بسته و هیچ موضعی نمی‌توانیم اتخاذ کنیم.

پاسخ: اتفاقاً بحث این است که چون اسلام به همه ابعاد وجودی انسان

توجه کرده است فناوری مدرن را تأیید نمی‌کند. اصل جدای از همه

استدلال‌ها، صحبت این است که ۱۲۴ هزار پیامبر، ۱۲ امام آمده‌اند و ۸ هزار

سال از عمر بشر گذشته و هیچ کدام از این‌ها در جایگاه بسط تمدنی و تحول

ابزاری، برنیامدند و اسب را به ماشین تبدیل نکردند چرا این کار را نکردند؟

پاسخ ساده است زیرا چنین چیزی را در مدار مصلحت بشری نمی‌دیدند و

فقط بشر مدرن ملحد غربی آمد این را انجام داد و آن را محصول تکامل

دانست. من منکر تشکیل حکومت در دوران قبل از ظهور نیستم و معتقدم اگر

بتوان حکومتی تشکیل داد که منافع و برابری آن به نفع دین باشد، باید آن را تشکیل داد و حتماً قائل به حقانیت انقلاب اسلامی به این دلیل هستیم که در مقابل رژیم شاه پیروز شد که با تمام توان می‌خواست تیشه به ریشه دیانت بزند. اما اگر ما حد و مرزهای خودمان را ندانیم، زمان‌شناسی درست نداشته باشیم، مدرنیته و امکانات خودمان را نشناسیم و درست عمل نکنیم، حتماً ضربه می‌زنیم و به اهدافی که باید از حکومت برسیم، نمی‌رسیم.

در این‌که چه باید کرد، نیاز به بحث‌های بسیاری است. بخشی از آن ناظر به این است که فهم و ادراک درست از ماجرا داشته باشیم. برای مثال با فهم درست از رسانه مدرن، می‌توان تحولات اساسی در تلویزیون ایجاد کرد. معتمد نگاه موجود به مدرنیته ما را منفعل کرده است و در مقابل غرب، احساس حقارت داریم. اگر من به این نتیجه رسیدم که مدرنیته موجب تباهی بشر بوده است، چرا باید در مقابل غرب سرافکنده باشم. اگر به این نتیجه برسم که این تمدن در آینده نهایی علیه بشریت است، سینه‌ام را سپر می‌کنم. منفعل‌جریانی است که حقانیت مدرنیته را در نظام معیشتی و مادی پذیرفته است و در ابعادی دیگر می‌خواهد بحث کند. جوان ما هم نگاه می‌کند می‌گوید شما دائم می‌گویید آمریکا و غرب بد است، اما به گفته خودتان رسانه‌ها، اینترنت، فناوری و اقتصاد پیشرفت خوبی دارد و ۳۰ سال گذشته هم که حکومت دست شماست، اما هنوز عقب‌ماندگی در این زمینه‌ها را جبران نکرده‌اید! پس داستان چیست؟ این سؤال‌های بی‌جواب، باعث ریزش می‌شود. در حالی که اگر به این دیدگاه برسیم جلوی بسیاری از سؤال‌ها گرفته می‌شود. پرسش: می‌توان نتیجه گرفت که منکر تمدن نیستیم. آیا می‌توانیم براساس بنیاد فکری خودمان چنین تمدنی را ایجاد کنیم؟

پاسخ: نه چنین چیزی نیست. اگر به مبانی دینی برگردیم اصلاً ضرورتی به توسعه تمدنی نمی‌بینیم. هیچ ضرورتی نداشت اسب و استر را کنار بگذاریم و هواپیما سوار شویم.

پرسش: تکامل تاریخ را رد کردید، در حالی که بنا به روایات باید چنین چیزی باشد. زیرا خاتم پیامبران داریم و نوید داده شده کسی می‌آید که می‌تواند همه چیز را بهتر برگزار کند. این که گفتید همه علوم از ابتدا به آدم انتقال داده شده است. در واقع، بین انبیا تفاوت وجود دارد و هر کدام با توجه به شرایط زمان‌شان اصول را رواج دادند. اینجا اختلاف ایجاد می‌شود زیرا بین حکومت‌هایی که آنها رواج دادند اختلاف وجود دارد. فناوری را در زمان «کوروش» و تمدن‌های باستانی می‌بینیم در حالی که حضرت «زرتشت» می‌توانست با آن مخالفت کند.

پاسخ: یکی از مسائلی که بد القاء شده و باید شکافته شود، ختم نبوت است. ختم نبوت هیچ ربطی به تکامل ادیان ندارد. هیچ شاهی جز مشهورات که می‌گویند، در آیات و روایات درباره تکامل ادیان وجود ندارد، حتی درباره رسول گرامی اسلام (ص) تعریف اکمل الانبیا نداریم، اشرف الانبیا و افضل الانبیا با اکمل الانبیا فرق دارد.

درباره شریعت کلمه اکمل تنها در یک روایت درباره اسلام به کار برده شده بود، اسلام کامل‌ترین دین است. به این مفهوم که اثبات نقصان برای ادیان گذشته کنیم، که این ربطی به تکامل ادیان ندارد.

دین اسلام در سالهای آخر رسالت با ولایت تکمیل شد. در واقع از پذیرش سیرخطی پیشرفت در عرصه معیشتی به سیر پیشرفت در عرصه انبیاپی جهش کردیم. برای مثال اگر بنا بود انبیا هر کدام که آمدند از دیگری کامل‌تر

باشند، سؤال می‌پرسم: حضرت «موسی» (ع) اکمل است یا حضرت «ابراهیم» (ع)؟ بدون شک حضرت «ابراهیم» (ع) اکمل است؛ اما حضرت «ابراهیم» (ع) قبل از حضرت «موسی» (ع) است. «ابراهیم» (ع) البته افضل و اشرف بر «موسی» (ع) و «عیسی» (ع) است و اگر بنا باشد تکامل زمانی باشد باید ماجرا بر عکس باشد.

قرآن به «پیغمبر اسلام» (ص) تأکید می‌کند «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ...» بگو من از بین رسولان اولین پیغمبر نیستم (که تازه در جهان آوازه رسالت بلند کرده باشم تا تعجب و انکار کنید). یعنی همان دینی که به «نوح» دادیم به شما هم دادیم. چرا اینقدر تأکید دارد که مؤمنان ایمان بیاورید بر آنچه پیغمبر (ص) می‌گوید. دین واحد است و در قرآن و روایات ادیان نداریم. دلیلی نداریم که نشان دهد فهم بشر در زمان پیغمبری حضرت «محمد» (ص) با قرن هفت میلادی از فهم بشر شش میلادی بیشتر بوده است. اصلاً چنین چیزی نیست که جامعه عربستانی که «پیامبر» (ص) در آنجا مبعوث شد، از بی‌فرهنگ‌ترین و وحشی‌ترین اقوام بودند. فقط سیطره نظریه تمدن غربی است که چنین تلقی از دین برای ما ایجاد کرده است. هیچ دلیلی نداریم بگوییم بشر امروز از بشر ۴۰۰ سال پیش فهیم‌تر است. روایات درباره آخر الزمان می‌گوید هر سال که می‌گذرد بدتر از سال قبل است و روزی خواهد آمد که حضرت در زمان ظهور با جاهلیتی بدتر از جاهلیت اولی روبرو می‌شوند. تکامل تاریخ و زمان کجاست؟

اگر قرار باشد ترسیم از تاریخ کنیم از سیر تمدنی حضرت «آدم» (ع) شروع می‌شود و با نوسان‌های اندک می‌آید تا دوران مدرنیته که به یکباره ماجرا تغییر می‌کند. اگر قرار است تاریخ را از نظر معنوی ترسیم کنیم، وقتی پیغمبری

ظهور می‌کند در اوج هستند و هرچه مردم از آنها پیروی کنند حرکت آنان در اوج است. اگر پیروی نکنند، دوباره یک نبی می‌آید و حرکت اوج می‌گیرد. به همین ترتیب ادامه می‌یابد تا حضرت «محمد» (ص) به دلیل افضلیت و شرافت ذاتی و شخصیتی که دارند مهم‌ترین حادثه بعثت نسبت به سایر انبیا رخ می‌دهد. اما امام معصوم فرمود: «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی اناس» فساد در خشکی و دریا آغاز شد، زمانی که حق حضرت «امیر» (ع) غضب شد از آنجا سیر بشر کاملاً انحطاطی شد تا ظهور. اما به معنای آن نیست که در این مدت هیچ نقطه نورانی نیست، بلکه مؤمنان هستند. اما روند کلی تاریخ رو به انحطاط است تا ظهور، تباهی بر عالم حاکم است و پس از ظهور، سیر تکاملی شروع می‌شود.

پرسش: چگونه از مواهب مدرنیته استفاده می‌کنیم اما آن را تقبیح می‌کنیم. اگر کسانی واقعا قائل به این نیستند می‌توانند کنار بروند. در زمان امام «جعفر صادق» (ع) بحث معصومیت مطرح می‌شود. وقتی مباحث فقهی را نگاه کنید، زمانی که ائمه معصومین شهید شدند شیعه جای آنها را خالی دید و به مباحث اهل سنت متمسک شد. فکر می‌کنم تعاریف باید کمی دست کاری شود. وقتی می‌فرمایید از ویژگی‌های مدرنیته این است که مصرف‌کنند، اگر ملاحظه کنید مصرف در مدرنیته روز به روز در حال کاهش است.

پاسخ: شدنی نیست. برای شخص بنده که مدعی این مسائل هستم، این ممکن است، اما باز هم به دلالتی که دارم شدنی نیست. اگر بخواهیم کل جامعه را متقاعد کنیم که مظاهر مدرنیته را کنار بگذارد، این شدنی نیست. به اخلال در نظام معیشت منجر می‌شود.

گفتند دین اسیر تطوّر است. اصلاً این طور نیست و کجا معصومیت از زمان امام «صادق» (ع) مطرح شد؟ معصومیت با حدیث ثقلین مطرح شد. «کتاب الله و عترتی» اگر عترت، مقام عصمت مثل کتاب نداشته باشد تمسک این دو کنار هم مفهوم ندارد. کتاب و عترت در مقام عصمت مانند هم هستند و یکی از ادله عصمت حدیث ثقلین است و آیه تطهیر دلالت بر عصمت اهل بیت (ع) دارد. اصول هم به معنای درست، بحثی است که از زمان اهل بیت (ع) ریشه در سیره عقلا داشته است.

قبل از اسب و شتر چیزی نبوده و حضرت «آدم» (ع) که آمد براساس روایات ما خداوند این‌ها را برای او خلق کرده است.

معتقدم قرآن و روایات ما زمانی بسیاری از مسائل را مطرح کردند که اصلاً دوران مدرنیته رسمیت نداشت. اصلاً متناسب با این روزگار حرف نمی‌زدند. برای مثال در سوره «یس» می‌فرماید: «ما با دست‌های خودمان انعامی را برای شما خلق کردیم که شما مالک آن می‌شوید. از گوشت آنها استفاده کرده و بارهای خودتان را با آن حمل می‌کنید.» من منکر قوت نظامی نیستم و آن را در مقابل نظام‌های میلیتاریستی واجب می‌دانم. یا باید بگوییم که قرآن مخصوص همه زمان‌ها نیست که غلط است. ما معتقدیم قرآن برای همه زمان‌هاست، اما مدرنیته را به رسمیت نمی‌شناسد.

امام «رضا» (ع) می‌فرماید: «هرگاه دانش از پیش شما رخت بریست منتظر فرج از مقابل خود باشید.»

چرا می‌گویند از ویژگی‌های آخرالزمان این است که زمانه گسترش جهل و قلت علم است. زیرا آن را به رسمیت نمی‌شناسند.

پرسش: قائل به ایجاد چه نوع حکومتی قبل از ظهور حضرت «مهدی» (عج) هستید؟ و اگر چنین حکومتی ایجاد شود نقش فقها و علما در این حکومت چیست؟

پاسخ: این حکومت دین مدار و دین خواه است و تعلق نظری کامل به دین دارد ولی در حد و مرز خودش. در دوران غیبت، بویژه دوران غلبه مدرنیته، باید حد و مرز خود را شناخته و زمان شناسی درست داشته باشیم و متناسب با وسع، امکانات و تنگناها، برنامه ریزی کرده و جامعه را اداره کنیم و از آیات و روایات می فهمیم حکومت قبل از ظهور، نمی تواند تحقق بخش یک مدینه اسلامی ۷۰-۸۰ درصدی باشد.

پرسش: درباره آنتی بیوتیک و مسائلی از این قبیل، روایتی به خاطر آمد که «امیرالمومنین» (ع) فرمودند: «از این آب می توانم برق تولید کنم، اما با مردم باید به اندازه عقلشان صحبت کرد.» این را چگونه می توان توجیه کرد؟

پاسخ: روایت این است، در کتاب بیان الائمة آمده حضرت «علی» (ع) در بالای نهری در شمال عراق ایستاد و در حالی که آب از بالا به پایین جریان داشت فرمود: «می توان از این آب شمال را روشن کرد.» در روایت دیگری هم آمده که «اگر می خواستم می توانستم این آب را به روشنایی تبدیل کنم.» البته این کتاب دارای احادیث جعلی است و این روایت در این دسته است و همچنین در سند روایات، به دلیل اینکه جهات خود را دارد، چندان سخت گیر نیستیم و عمدتا نقد محتوایی می کنیم. اما چرا حضرت این کار را نکرد؟

اگر می گوئید بشر کشش نداشت، می پرسم کل مسائلی که در مدرنیته اتفاق افتاد و منجر به تولید برق شد، چند سال طول کشید؟ اگر این طور است انبیا در

یک دوره ۲۰۰-۳۰۰ ساله بنیان‌گذار علوم مدرن می‌شدند و بشر را به آمادگی می‌رساندند.

مگر خودشان نمی‌توانستند فناوری ایجاد کنند؟ نمی‌توان گفت عقول در قرن‌های متفاوت کم و زیاد شده است. آیا بستر ۱۴۰۰ ساله برای مدرنیته داشتیم؟

پرسش: شما پیش فرض را گذاشته‌اید که ائمه نمی‌خواستند بکنند. تنها استدلال این است. من می‌گویم وقت نکرده‌اند. برای مثال حضرت «عیسی» (ع) ۹ ماه پیامبری می‌کند. حضرت «رسول» (ص) طی ۲۳ سال فقط جنگیده است و انرژی صرف کرده که جامعه را به حدی برساند که قرآن را بپذیرند. پایه‌های اصل ایراد دارد. «نمی‌خواستند» نمی‌تواند تنها دلیل باشد.

خدا می‌گوید: «به «داوود» گفتیم زره را چطور درست کن.» چون در آن جنگ لازم بوده است. فناوری اگر به غرب رفت، کافران از آن استفاده می‌کنند. دو دلیل عمده دارد. قرآن آیه‌ای دارد که می‌گوید دو گروه در این دنیا تلاش می‌کنند، گروهی برای این دنیا و گروهی برای دنیای دیگر. آنها بهشت‌شان را این دنیا می‌خواستند و خدا داده است و ما اگر از فناوری استفاده نکنیم، عقب می‌مانیم و نابودمان می‌کند. آقای دکتر فقط روایت می‌آورند و می‌گویند روایت‌های ما قوی نیست. می‌توانم روایتی در کتاب آقای دکتر نشان بدهم که اصلاً قوی نیست. تخصص من قرآن است.

پاسخ: غربی‌ها چون دنیا را خواستند، خداوند به آنها فناوری داد؛ همین جمله برای محدودیت مدرنیته کافی است چون این قوم یا اقوام آنچه انبیا به آنها متذکر شده بودند فراموش کردند همه درهای قدرت، مکنات و ثروت را

به روی آنها گشودیم. مجازات این اعراض از خداوند این شد که همه درهای قدرت را به این قوم دادیم.

وقتی زمین زر و زینت خود را برگرفت و زیبا شد و اهل آن احساس کردند که اقتدار پیدا کرده‌اند «آیتها امرنا لیلاً او نهارا» و امام می‌فرماید: «در آخرالزمان دولت کفر چنان در زر و زیور غرق می‌شود، زمین آرایش پیدا می‌کند و به غرور می‌افتد و به امر ما شب یا روز می‌آید و آن‌ها را مانند زراعت درو شده قرار می‌دهیم.»

گفتند انبیا وقت نداشته‌اند. امام «صادق» (ع) حدود ۴۰ سال کرسی درس درست کردند، نمی‌توانستند کرسی درس فیزیک اتمی درست کنند؟ چرا نکردند؟ «سلیمان» (ع) یک استثناست. چرا نوع حکومت او را به «موسی» (ع) ندادند؟ او از خداوند ملکی را خواست که «لاینبغی لاحد» خداوند استثناً به «سلیمان» (ع) داد و آخرین پیامبری هم که به بهشت می‌رود حضرت «سلیمان» (ع) است. ۱۲۴ هزار پیامبر آمدند و اصلاً نمی‌توان گفت که وقت نبوده و کرسی درس درست کردن ربطی به حکومت ندارد. حضرت «امیر» (ع) ده‌ها و صدها خطبه و نامه دارند. چرا چند نامه یا خطبه را به علوم جدید اختصاص ندادند؟ پیش فرض، آیه و روایت است، شما هم آیه و روایت بیاورید. آنتی بیوتیک در قرآن آمده، همان عسل است و اکنون هم از عسل آنتی بیوتیک گرفته می‌شود.



پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
دانش آزاد اسلامی

تهران، خیابان ولی عصر (ع)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
صندوق پستی: ۶۲۷۲-۱۲۱۵۵ تلفن: ۴-۲۲۱۲-۸۱۹

www.riac.ac.ir